

مکتب اصولی امام خمینی (۱)

امام و تاریخ علم اصول



احمد مبلغی

مقدمه یکم. تعریف مکتب اصولی: مکتب اصولی، مجموعه ای نظام واره است که جریان اندیشه ورزی اصولی را در جهت تعقیب هدف و رسالت دانش اصول افزایش می دهد. این مجموعه از سه رکن مبانی زیربنایی، سازوکارهای اندیشه سازی و اندیشه های روبنایی تشکیل می شود.

دوم. اهمیت و کارکرد مکتب شناسی اصولی: مطالعه مکتب اصولی، به ایجاد و تقویت قدرت نقد اصولی و تصحیح و تولید اندیشه در اصول، می انجامد. اهمیت پرداختن به مکتب اصولی را از آن جا می توان به دست آورد که در موارد بسیار، پی گیری تفاوت های بحث انگیز در موضع گیری ها و داوری های اصول از تفاوت در نگاه های کلان و اندیشه های کلامی اندیشمندان اصول سرچشمه می گیرد.

شناخت ارکان مکتب اصولی و بررسی و ارزیابی مکتب های اصولی مقوله ای مهم است که نتایج زیر را به بار می نشاند:

۱. فرایند اندیشه سازی را هدفمند و منسجم می سازد و از رشد تفکرات سامان نیافته و هرزه جلوگیری می کند. بی گمان تحقق این مهم، در نهایت به بالا رفتن ضریب آسیب ناپذیری اصول می انجامد.

۲. امکان مطالعات تطبیقی را به صورتی عالمانه و در سطح مبانی، روش ها و اندیشه های اصولی به دست می دهد و قدرت مقایسه میان دیدگاه های مختلف را افزایش می بخشد. پیداست که در نتیجه افزایش قدرت مقایسه، روند گسست و عدم تعامل میان اندیشه های گوناگون عالمان، جای خود را به ارتباط و تعامل سازنده می دهد.

۳. فضای منطقی توسعه پذیری علم را ترسیم، و امکان پیشرفت را در این چارچوب قابل حصول می نماید.

سوم. مکتب اصولی امام خمینی: اصول امام خمینی (ره) از آن جا که در فرایند تولید اندیشه اصولی به کالاهای جدید^۱ در این دانش انجامیده، و از طرف دیگر، کار ویژه های تازه ای^۲ را برای علم اصول ترسیم نموده، به گونه مکتبی اصولی و برخوردار از مبانی با ظرفیت و روش هایی برخوردار از قابلیت مطرح است.

منظومه اندیشه های اصولی امام به لحاظ برخورداری از ویژگی های یک مکتب اصولی، می تواند به صورت یک مدل مطالعاتی برای بررسی مکتب سازی اصولی مورد توجه قرار گیرد.

اصول حضرت امام (ره) را به دو صورت می توان بررسی کرد: به صورت کلاسیک (یا سنتی)، و به صورت بررسی در قالب یک مکتب.

در صورت اول، دیدگاه ها و آرای امام پیرامون قواعد اصولی همراه با استدلالاتی که ارایه کرده است، بررسی می شود. و در صورت دوم، مبانی و روش های اصولی امام و چگونگی برخاستگی اندیشه های اصولی وی از آن

مبانی و شیوه‌ها، به بحث و مطالعه گذاشته می‌شود.

روش سنتی ارزشمند و در جای خود ضروری می‌نماید، اما مهم این است که امام با چه روش‌ها و انگاره‌هایی به اصول پرداختند و به تولید اندیشه‌ی اصولی نایل آمدند.

در ساحت اصول عادت بر این قرار گرفته که بیشتر فرآورده‌های اصولی، مقایسه‌ی میان دیدگاه‌ها و مروری بر استدلال‌ها مورد توجه قرار گیرد. هم‌اکنون مباحثی از این دست، دانشمندان و دانش‌پژوهان این علم را به خود مشغول داشته است. اصول امام را باید فرصتی برای برون‌رفت از این وضعیت قرار داد. مطالعه و مقایسه‌ی آرای جدید امام در مورد مراتب حکم و یا امر ترتبی و... با نظریات محققانی همچون مرحوم خوئی و شهید صدر و...، زمینه‌ی توجه و تفتن به نوآوری‌های امام را فراهم می‌آورد و به نوبه‌ی خود مهم می‌نماید، ولی به یقین پرداختن به عناصر فعال پشت صحنه‌ی ذهنیت امام که تولیدکننده‌ی آرای اصولی ایشان است، ارزش بیشتری دارد. افزون بر این که اصولاً ثمره‌شناسی مکتب امام و شناخت شاخ و برگ‌های این مکتب - که در روش سنتی رواج دارد - از این راه دستیافتنی‌تر است.

مکتب‌شناسی اصولی یک ضرورت انکارناپذیر و تشکیک‌ناپذیر است. از نگاه‌های پرمعنی و تأمل‌خیز امام استفاده کردن و یک سیر تفکر تاریخی را ارائه نمودن و با سیرهای دیگری که دیگران ارائه کرده‌اند، مقایسه کردن و به یک جمع‌بندی نهایی رسیدن و تکمیل کردن این بحث، از اهدافی است که در ارائه‌ی این بحث مدنظر داشته‌ایم.

ارائه‌ی بخش‌های مختلف مکتب اصولی امام، حوصله‌ای فراتر از فرصتی که اکنون در پیش روی داریم می‌طلبد، اما می‌توان به گونه‌ای مقدماتی نکات برجسته‌ای از آن را به صورت فشرده و با نگاهی اجمالی ارائه کرد.

چهارم. محورهای بحث: مباحث را در پنج محور سامان می‌دهیم:

۱. امام و تاریخ علم اصول؛
 ۲. امام، ماهیت و جایگاه علم اصول؛
 ۳. امام، و آسیب‌های علم اصول؛
 ۴. امام و منابع علم اصول؛
 ۵. امام و روش و ساز و کار اندیشه‌سازی در اصول.
- همان‌گونه که پیداست، این محورها، ناظر به کلیت و مجموعه علم اصول بوده و مربوط به یک موضوع یا مسئله ویژه از علم اصول نیست.

برخی از مکاتب اصولی به تاریخ دانش و مسایل آن بی‌توجه هستند و به استدلال‌های محض و غیر متکی به تاریخ تکیه می‌کنند که این خود یک روش است. مکاتبی که روش توجه به تاریخ را برگزیده‌اند، از نظر میزان و سطح این توجه و نیز چگونگی فهم تاریخ و روش دستیابی به واقعیت‌های آن، با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و به تعداد و تناسب آنان روش‌های متعدد تاریخی شکل می‌گیرد.

پرداختن به تاریخ علم اصول، بحشی حساس، مهم و ضروری بوده که کمتر به آن پرداخته شده است. شناختن تاریخ علم اصول برای تصحیح فکر و آشنایی با نظریات نهفته در دل تاریخ، بسیار مفید می‌نماید.

اهل سنت، به این مبحث توجه داشته و به آن پرداخته‌اند، البته با نقص‌ها و کاستی‌های فراوان بحث‌های آنان در این زمینه (و خیلی زمینه‌های دیگر).

شیعه به تاریخ علم اصول کمتر پرداخته است؛ البته در گذشته، عالمانی بوده‌اند که از همگنان خود پیشی گرفته و به نگاه‌های تاریخی روی آورده‌اند. می‌شود گفت: در رأس عالمان گذشته، اخباریان قرار دارند. آنان به تاریخ علم فقه و اصول و حدیث توجه بیشتری داشته‌اند. کتاب‌های ایشان به نحوی آمیخته و درگیر با تاریخ است که گاهی تنها تاریخ صرف می‌نماید و سپس

نتیجه‌گیری و گاهی بحث در یک قالب تاریخی بیان می‌شود. نگاهی به کتاب‌های اخباری‌ها گواه مدعاست.^۳

علمای اخباری با وجود اشتباهات ریشه‌ای و اساسی، از نکته‌های بدیع، سازنده و آموزنده بسیاری برخوردار بوده‌اند و به ویژه در روش‌شناسی بحث‌های فقهی و یا شیوه‌های پرداختن به چنین مباحثی، نکات معقول، جالب و آموزنده‌ای دارند؛^۴ البته استفاده آنان در تحلیل تاریخی، از هنجارها و قواعد خشک نتایج نادرست و زیان‌باری را به ارمغان آورده است. میان دو مقوله باید تفکیک کرد: تاریخ‌پردازی، و بهره‌گیری از هنجارها و قواعد درست در تحلیل تاریخ. نقدی که به اخباریان متوجه است، مربوط به مقوله دوم است. آنان از یک نگاه صاف و یک روش تحلیلی صحیح استفاده نکرده و در نتیجه، سخنانی غیر منطقی و تحمل‌ناپذیر - که خود به بروز مشکلاتی در فقه انجامیده است - را به جامعه عرضه کرده‌اند.^۵

به هر صورت، آشنایی با تاریخ‌تطور دانش به اندیشمند امکان می‌دهد تا:
الف. از انحرافات اساسی که گریبان‌گیر دانش شده، بی‌خبر نماند و تفکر خود را صرفاً در حوزه داورای‌های عمومی نسبت به آن دانش سامان نبخشد؛
ب. اندیشه‌ها و ایده‌های نابی را که در فرایند‌تطور دانش بروز کرده اما تعقیب نشده، مورد توجه قرار دهد. مسیر اصلی و پررنگ علم، ممکن است ما را از فهم و دست‌یابی به نکات و رگه‌های اندیشه‌های برتر که در دل یک دانش پدید آمده اما در شرایط ویژه فروکش کرده، بازدارد.

می‌توان از نگاه‌های تاریخی یک عالم اصولی، سیر تاریخی مورد نظر او را شناسایی کرد البته به شرط آن که نگاه تاریخی، نگاهی منسجم باشد. بعضی از شخصیت‌ها در مباحث خویش، به تاریخ‌نگاهی افکنده‌اند، اما چون این نگاه از تأمل و تعقل اصولی و دقیق برنخاسته است، در واقع متفرقاتی را عرضه کرده‌اند. این افراد نگاه تاریخی دارند، اما این نگاه، پاره‌هایی ناسازگار و

قطعاتی غیر منسجم دارد و اگر بخواهیم سیر تاریخی را بر اساس این نگاه بازسازی کنیم، عاید چندانی در بر ندارد.

امام در پاره‌ای از نوشته‌های خود، نگاه‌های تاریخی داشته و این نگاه‌های تاریخی، گاه تا سرحدّ پرداختن صریح به تاریخ علم اصول پیش رفته است. با توجه به این که امام برخوردار از عقلی اصولی و پرطرفیت و توانمند بوده، نگاه‌های تاریخی او از انسجام لازم برخوردار است. از این رو، می‌توانیم پشت پرده‌ها و پشتوانه‌های این نگاه تاریخی را به دست بیاوریم و بر پایه‌ آنها، به بازسازی تاریخ تطوّر اصول از نظر امام پردازیم.

چکیده این که: امام خمینی هر چند سیر تاریخ علم اصول را به صورت مشخص ارائه نکرده است، اما با توجه به دو نکته می‌توان به بازسازی تاریخ تطوّر علم اصول بر اساس نظر امام پرداخت: نخست آن که ایشان بر خلاف بسیاری، به صورت جدی نگاه‌های تاریخی داشته؛ دوم آن که نگاه‌های تاریخی امام به اصول از عقلانیت و انسجام برخوردار بوده است.

البته در کنار دو شرط توجه جدی به تاریخ و برخوردارگی نگاه تاریخی از انسجام، شرط سومی را هم باید افزود. این شرط - که شرطی تکمیلی و تحسینی است - همه‌جانبگی نگاه تاریخی است. اهمیت این شرط از آن جهت است که سیر تاریخی را همه‌جانبه و کامل و لایه‌های پیدای و پنهان را آشکار می‌سازد.

بر اساس گفته‌ها و نکته‌هایی که از امام خمینی در دست است، تاریخ علم اصول را از دیدگاه او می‌توان به صورت زیر مرحله‌بندی کرد:

۱. پیدایش قواعد اصولی و به‌کارگیری آنها؛ این مرحله در زمان امامان(ع) انجام گرفت، چه این که امامان(ع) در گفته‌های خویش اصحاب را به قواعد اصولی توجه می‌دادند.

◊ اصول امام خمینی(ره) از آن جا که در فرایند تولید اندیشهٔ اصولی به کالاهای جدید در این دانش انجامیده، و از طرف دیگر، کار ویژه‌های تازه‌ای را برای علم اصول ترسیم نموده، به گونهٔ مکتبی اصولی و برخوردار از مبانی با ظرفیت و روش‌هایی برخوردار از قابلیت مطرح است. ◊

این نکته را می‌توان از تقریرات درس امام^۷ استناد کرد؛ چه آنکه می‌گوید مسائل علم اصول در روایات وجود داشته است.

اگر بخواهیم ویژگی‌های این مرحله را از دیدگاه امام برشماریم، باید گفت: الف. در این دوره، قواعد اصولی، بیشتر در منابع فقه، به ویژه روایات، انعکاس یافته است؛^۸

ب. بسیاری از اصحاب، به دلیل مراجعه به اهل بیت و امکان دسترسی به آنها، نیازی به اعمال قواعد نداشتند. گرچه بسیاری از قواعد در منابع و روایات وجود داشت، اما مجال اعمال آنها فراهم نیامد، چون فراهم آمدن این مجال فرع بر نیاز است و نیازی وجود نداشت؛^۹

ج. واضح بودن بسیاری از این قواعد در آن مرحله؛ یعنی اصحاب خودبه خود این قواعد را اعمال می‌کردند و اگر در روایات منعکس نشده و اگر بحثی نسبت به آنها صورت نگرفته، تنها به دلیل وضوح آنها بوده و بعدها تشکیک‌های عقلانی و بحث‌های شبهه‌انگیز، نیاز به بررسی آنها را فراهم آورده است.^{۱۰}

ویژگی‌های برجسته در کلمات امام از این شمار بوده؛ نکته‌های بدیعی که با غور در دل تاریخ، از زمان امام استخراج شده و بیان می‌کنند.

۲. شکل‌گیری تدوین اصول شیعه با وضعیتی نزدیک و شبیه به اهل سنت؛ مرحلهٔ دوم، تدوین علم اصول است که به دست شیخ مفید انجام گرفت و به دست

سید مرتضی و شیخ طوسی گامی به پیش نهاد و آن گاه پس از او نیز جلو رفت و شکوفا شد.

در این مرحله، یک نکته درخور توجه است: نزدیکی نحوه استدلال و بحث های اصولی شیعه به نحوه استدلال و بحث ها و واژه های اهل سنت. امام در این باره می گویند:

بعض مباحث کتب الاصول مآهی شبیهه فی کیفیه الاستدلال
و النقد و الإبرام بکتب العامة.^{۱۱}

در تهذیب الاصول نیز به این شباهت اشاره شده است.^{۱۲}

در توضیح سخن امام باید گفت: شباهت مباحث و استدلال های علم اصول در نزد شیعه با مباحث و استدلال های اهل سنت به دو گونه است:

الف. شباهت در مباحثی فرامذهبی؛ می توان به بسیاری از مباحث برخورد که هم در اصول اهل سنت و هم در اصول شیعه مطرح است، مانند: بحث الفاظ، مشتق و عام و خاص و... ناگزیر هیچ ایرادی را نمی توان نسبت به این نوع شباهت گرفت.

تفاوت در این نوع مباحث از نوع مذهب بر نمی خیزد، یعنی اگر هم در برخی از این مباحث، تفاوتی وجود داشته باشد، از آن جهت نیست که مثلاً شیعه از آن روی که شیعه بوده، و سنی از آن روی که سنی بوده، مباحث خاصی را تولید کرده باشند؛ بلکه این تفاوت ها ناشی از سلسله عواملی بیرونی است؛ مانند آن که شیعه به دلیل عدم سدّ باب اجتهاد، توانسته است به صورت کامل و آزاد به اصول پردازد و این تداوم استدلال، بحث، جدل، نقض و ابرام نسبت به مباحثی چون «عام و خاص» و سایر مباحث، باعث شده است که اصول ما پیشرفته و دارای قواعد جدیدی باشد، اما این خود به سلسله عواملی تاریخی بستگی دارد، نه این که «عام و خاص» در تفکر شیعی، ذاتاً با «عام و خاص» نزد اهل سنت تفاوت داشته باشد.

ب. شباهت در مباحث تحت تأثیر مذهب؛ پاره‌ای از مباحث، مبتنی بر دیدگاه اهل سنت شکل گرفته است، مانند: قیاس، سنت صحابه و... و در مقابل، سنت اهل بیت هم از مباحثی شکل گرفته که مبتنی بر دیدگاه شیعه است. تعبیر امام درباره شباهت دوم چنین باشد:

الاستدلال علی بعض الفروع ببعض الطرق التي لا يرضى بها
إلا العامة؛^{۱۳}

استدلال در بعضی از فروع، به وسیله بعضی از راه‌ها و دلیل‌هایی که فقط عامه به آن رضایت می‌دهند.

در کتاب اجتهاد نیز همین مضمون به چشم می‌خورد:

ربما يوجد في بعض كتب الأعظم لبعض الفروع المستنبطة
من الأخبار، استدالات شبيهة باستدلالاتهم؛^{۱۴}

نوعی از استدلال ورزی شبیه به استدلال ورزی اهل سنت در کلام اعظم شیعه مشاهده می‌شود.

ولی چرا این نوع از استدلال‌های مختص به اهل سنت، انجام گرفته است؟ آیا علمای شیعه، آگاه به مباحث، مسائل و استدلال‌های شیعه نبوده‌اند؛ یعنی دچار اشتباه شده‌اند، یا این که مصلحتی در این نوع استدلال‌ها وجود داشته است؟

امام معتقد است که مصلحتی و رای این نوع استدلال ورزی‌ها وجود دارد:

أما الاستدلال علی بعض الفروع ببعض الطرق التي لا يرضى
بها إلا العامة، فلأجل مصالح لا يكاد يخفى علی القارئ
عرفانها؛ فإنّ تحكيم المسألة من الطرق التي يرضى بها
الخصم، من الفنون البحث و الجدل.

از سخن امام استفاده می‌شود که برخلاف اکنون، پیش‌تر تعامل و ارتباط حوزوی میان شیعه و اهل سنت وجود داشته که از این جهت، علمای شیعه

برای اقتناع ایشان، به طرقی تمسک می‌جسته‌اند که این طرق مختص اهل سنت بوده و در دستگاه فقهی شیعه، جایگاهی نداشته است.

امام، در کتاب الاجتهاد به این نکته به صورت اختصار، اشاره کرده‌اند:
ربّما يوجد في بعض كتب الأعاظم لبعض الفروع المستنبطة
من الأخبار، استدلالات شبيهة لاستدلالاتهم؛ لمصالح
منظورة في تلك الأزمنة.

و چون مصالح مدنظر در آن زمان‌ها، اکنون وجود ندارد، مجالی هم برای این نوع مصلحت‌اندیشی‌ها باقی نمی‌ماند.

اما این مصلحت‌چیست؟ بنابر نظر امام، این مصلحت از باب اقتناع طرف مقابل بوده است.

شاید مصلحت را این‌گونه تلقی کنیم که در حقیقت، علمای شیعه، واژه‌هایی را برای بیان دیدگاه‌های خاص شیعه، از علمای اهل سنت پذیرفته‌اند و جهت رونق‌دهی و واژه‌پردازی و پیش‌برد علم اصول و بیان این‌که شیعه هم در این زمینه دارای دیدگاه‌هایی است، این واژه‌ها را به کار بسته‌اند.

برای مثال: «اجماع» ابتدا در کتاب‌های اهل سنت مطرح شد و در تفکر اصولی اهل سنت عنوانی پذیرفته شده بود. شیعه چون دیدگاه خاصی به اجماع داشت، آن اجماع را با همان تعریف، یعنی: «استفراغ الوسع في تحصيل الظنّ بالحکم الشرعي» برگرفت. این تعریف را علامه حلی یا محقق حلی هم دارد. این تعریف همان تعریف اهل سنت است، ولی آیا دیدگاه کسی مثل صاحب معالم که این تعریف را عرضه می‌کند، همان دیدگاه اهل سنت است؟

علمای ما چنان می‌دیدند که می‌توان این واژه را با ارائه دیدگاهی جدید، مطرح کرد. بنابراین، واژه «اجماع» را برای دیدگاه خاصی (دیدگاه کاشف بودن) به کار گرفتند و پس از آن، این واژه، با معنای جدیدش جایگاه مناسبی یافت.

گاهی گفته می‌شود که تمسک علمای ما به اجماع از باب «مجاورت» با اهل سنت بوده و در واقع این مصلحت، برای رونق دادن به اصول شیعه ذکر شده تا در رقابت با اصول اهل سنت، چیزی کم نداشته باشد.

این انگیزه در علمای متقدم ما وجود داشته، چون در آن زمان، اجتهاد تفریعی هنوز شکل نگرفته بود. به همین دلیل، سعی علمای ما بر این بوده که با توسل به این امور، اصول شیعی را در برابر اصول اهل سنت نمایان کنند.

شیخ طوسی در مقدمه مبسوط آورده است:

سنیان به ما طعن می‌زنند که شیعه دارای اجتهاد نیست و من بر این اساس، تألیف کتاب مبسوط را شروع کردم، تا ثابت شود که فقه شیعه دارای نوآوری و روش و اصول و قواعد مخصوص به خود است.

این نشان می‌دهد که چنین انگیزه‌هایی وجود داشته، با این تفاوت که آنچه در مورد شیخ طوسی گفته شد، درباره اجتهاد تفریعی بوده، ولی آنچه امام مورد نظر قرار می‌دهد، در رابطه با طرح برخی از مسائل اصولی است.

چکیده سخن آن که دو نوع شباهت وجود دارد: یکی شباهت در استدلال‌هایی که در واقع مخصوص اهل سنت بوده و شیعه این نوع استدلال‌ها را برای اقناع اهل سنت و یا مجاورت با آنها پذیرفته است؛ و دیگر شباهت‌های طبیعی که ربطی به سنی یا شیعه بودن ندارد که طبعاً عالم اصولی به طرح این مسائل می‌پردازد و در نهایت، یکی را انتخاب می‌کند.

۳. افزایش مسائل غیر دخیل در استنباط به علم اصول؛ از نظر امام این افزایش، در گذشته‌های دور انجام گرفته است و البته هم چنان ادامه دارد.

وی در این باره می‌گوید:

ولو لا خوف الإطالة لعددتُ علیک مسائل بحث عنها

الأصوليون من قديم و حديث بحثاً مستوفاة، مع أنه لا يتوقف عليه الاستنباط في واحدة من المسائل؛

اگر مجالی می بود و خوف اطالۀ کلام نبود، مسائلی را که اصولی ها در گذشته و حال به بحث گذاشته اند، ذکر می کردم؛ مسائلی که هیچ نقشی در استنباط مسائل بر عهده ندارند. ۱۵

این مرحله افزایش علم اصول، سیری تطوُّری پیدا کرد و افزایش به صورتی شد که اکنون فرازهایی بسیار از علم اصول را در بر گرفته است؛ یعنی در بیشتر هر بخش از علم اصول، با سلسله مسائلی اضافی روبه رو می شویم که به صورت بیماری ای مزمن، دست و پای اصول را بسته است.

مشکلات و تبعات منفی مباحث اضافی، بسیار زیاد می نماید، به نحوی که اگر این روند تا چند سال دیگر ادامه پیدا کند، معلوم نیست علم اصول به کجا خواهد رسید و وضعیت این علم - به رغم تمام زیبایی ها، طراوت ها، نوآوری ها و استدلال های قوی و متین آن - به کجا خواهد انجامید. شرح این داستان را به مجالی دیگر موکول می کنیم.

۴. بروز دیدگاه افراطی نسبت به علم اصول؛ این دیدگاه، همان دیدگاه اخباریان است. اخباری ها در یک مقطع از تاریخ (و بیشتر در قرن یازدهم) ظهور پیدا کردند و با دیدگاهی افراطی نسبت به اصول، به انکار نقش اصول در استنباط دست زدند. امام واژه «افراط» را در مورد آنان به کار گرفته است. ۱۶

منشأ بروز این دیدگاه افراطی چیست؟ و چرا اخباریان پدید آمدند؟ و چه عوامل و اسبابی اخباری گری را شکل داد؟

امام به سه عامل تاریخی اشاره می کنند:

۱. وجود مسائل اضافی در علم اصول؛ یعنی تصویری که از علم اصول در مرحله قبل پیدا شد و یک سلسله مباحث بی خاصیت و بی نقش به او اضافه

◊ امام خمینی هر چند سیرِ تاریخ علم اصول را به صورت مشخص ارائه نکرده است، اما با توجه به دو نکته می‌توان به بازسازی تاریخ تطور علم اصول بر اساس نظر امام پرداخت: نخست آن که ایشان بر خلاف بسیاری، به صورت جدی نگاه‌های تاریخی داشته؛ دوم آن که نگاه‌های تاریخی امام به اصول از عقلانیت و انسجام برخوردار بوده است. ◊

شد، باعث شد که این دلزدگی به وجود آید و اخباری‌گری محصول و نقطه بروز این دلزدگی از علم اصول است. در این باره می‌گوید:

ويمكن أن يكون هذا التطويل، مصدرًا لظعن الأخباريين في تدوين مسائل أصول الفقه. ۱۷

اکنون نیز بعضی‌ها، هنگام برخورد با این مسائل اضافی علم اصول، از کلیات این علم زده می‌شوند، که البته باید متوجه بود، وجود یک بیماری در اصول نباید اصل حیات علم اصول را زیر سؤال ببرد، بلکه باید این بیماری را معالجه کرد. یکی این که بعضی از مباحث زاید، در کتب اهل سنت وجود داشته و چون علمای شیعه سعی می‌کرده‌اند که مطالب آنها را در کتاب‌های خود مطرح کنند، این مطالب از کتاب‌های آنها به کتاب‌های شیعه منتقل شده است، چنان که بحث مشتق تنها ثمره‌ای فرضی دارد و ثمره خارجی برای آن تصور نمی‌شود؛

عامل دیگر این که اصول، چارچوب مشخصی نداشته و به آرامی چارچوب پیدا کرده است. ابتدا در میان اهل سنت، با نحو و کلام مخلوط بود و کم‌کم نحو و سپس کلام مجزا شد. مباحث علم اصول هم از نخست مشخص نبود و هر کس بنا به سلیقه خود مطالبی را به آن افزود؛ مطالب مختلف نسل اول، به وسیله نسل‌های بعدی در اصول گنجانده شده و نسل‌های بعدی هم به همین

صورت، مطالب نسل های قبل را پاره ای از اصول دانسته اند و کم کم تصور بر این شده که این مسائل، جزئی از علم اصول است.

عامل دیگر این افزایش، نیاز به بعضی مطالب بوده که پس از جای گیری آن در علم اصول، نیاز به آن مطالب از بین رفته است.

اخیراً افزایش مباحث زاید، شتاب بیشتری گرفته که علل دیگری دارد و از بازگو کردن آنها در این مجال، سرباز می زنیم.

۲. شباهت مسائل و نوع استدلال ورزی علم اصول نزد شیعه، با علم اصول نزد اهل سنت؛ این شباهت به نظر اخباری ها دلیل بر پیروی شیعه از اهل سنت است و با این استدلال که: باید از امامان پیروی کرد و پیروی از امامان به این معنی است که بر روایات تکیه کنیم، به مخالفت با علم اصول پرداختند. اخباری ها به دلیل حساسیتی که نسبت به علمای اهل سنت داشتند و اصول را نیز ساخته و پرداخته اهل سنت قلمداد می کردند، به مخالفت با آن پرداختند. امام در این باره می گوید:

كما أنه هنا مصدر آخر لظعنهم؛ فإنهم لاحظوا بعض ما ألفوه
أصحابنا في أصول الفقه، و رأوا أن المسائل المدون فيها
وطريق الاستدلال عليها، يشبه أو يتحد مع طريق العامة،
فزعوا أن مباني استدلالهم عين ما حرروه في كتب أصولهم.^{۱۸}

این نکته در عبارت فوق مطرح می شود که اخباری ها از شباهت اصول تشیع به اصول اهل سنت، این نتیجه را گرفتند که مباحث اصولی اهل سنت، مبانی استدلالی فقه شیعه را تشکیل می دهد، در حالی که در این زمینه به خطا رفتند.

به این نکته در کتاب اجتهاد و تقلید، اشاره شده است:

«وظني أن تشديد نكير بعض أصحابنا الأخباريين على
الأصوليين في تدوين الأصول و تفرع الأحكام عليها، إنما نشأ

من ملاحظه بعض مباحث کتب الأصول ممّا هي شبهة في كيفية الاستدلال و التقص و الابرام بكتب العامة، فظنوا أنّ مباني استنباطهم الأحكام الشرعية أيضاً شبهة بهم؛ من استعمال القياس و الاستحسان و الظنون، مع أنّ المطلع على طريقتهم يرى أنّهم لم يتعدّوا عن الكتاب و السنّة و الإجماع الرجوع إلى كشف الدليل المعبر، لا المصطلح بين العامة.^{۱۹}

۳. توهم اخباری ها مبني بر عدم اصول در زمان امامان؛ دليل ديگري را که از عبارت امام می توان استفاده نمود، هر چند به آن تصریح نکرده است،^{۲۰} این نکته می باشد که اخباری ها می گفتند: اگر اصول، درست و اجتهاد لازم است، پس چرا در زمان امامان اثری از اجتهاد مشاهده نمی شود؟ ما باید همانند اصحاب امامان به روایات تمسک نماییم و اصول و اجتهاد را کنار بگذاریم. بنابر برداشت تاریخی اخباریان، امامان، اجتهاد را نفی کرده و تنها روایات را مطرح نموده اند و در مقابل، اصحاب هم این روایات را نوشته و مبناي استنباط قرار داده اند. به نظر ایشان، با توجه به این واقعیت تاریخی، نباید به طرف اصول و اجتهاد رفت. در واقع. اگر بخواهیم به استدلال اخباری ها پی ببریم، به سه نکته برمی خوریم:

۱. واژه ها؛ واژه «اجتهاد» در آن زمان مطرود بوده، ولی واژه «رواة الأحادیث» (راویان حدیث ها) رایج و مطرح بوده است.
 ۲. نوشتن روایات به وسیله اصحاب؛ کار اصحاب به این اساس، نقل روایت بوده است.
 ۳. تألیف کتاب های حدیثی توسط علمای شیعه در قرن چهارم و پنجم، مثل من لا یحضره الفقیه، التهذیب، الاستبصار و ...
- به زعم اخباریان، از مجموع این نکات، این نتیجه به دست می آید که

روش شیعه، ذکر روایت بوده و این که بعدها عده‌ای از علمای شیعه به سمت تدوین اصول و قواعد اصول در فقه رفتند، اختراع و ابتکار ایشان و یا نتیجه تقلید از اهل سنت بوده است.

در پاسخ باید گفت: نگاه تاریخی به گذشته برای نظریه پردازی، ضرورتی اجتناب ناپذیر دارد و امروزه فقه و اصول از نبود این نگاه تاریخی رنج می‌برد و با مشکلات و کاستی‌هایی مواجه است، اما نباید بر اساس نگاه‌های ساده به تحلیل گذشته پرداخت، بلکه باید قراین مربوط به آن زمان را به دست آورد و از مجموع قراین، به نتیجه رسید.

اشکال وارد بر اخباریان این است که نگاه تاریخی آنان به صورتی ساده انجام می‌گرفته، یعنی در مراجعه به تاریخ به چند قرینه بسنده می‌کرده‌اند و به قراین دیگر توجه نمی‌کرده‌اند. از جمله قراینی که اخباریان توجه به آن کرده‌اند این که امامان مردم را به بعضی از اصحاب ارجاع می‌دادند و از آنان می‌خواستند که حلال و حرام خدا را از اصحاب فرابگیرند و این خود، گواهی است بر این نکته که: امامان، مجال استنباط را به اصحاب می‌دادند و از ایشان می‌خواستند که فتوی بدهند.

این فرض که موضوع سؤال در روایت بیان نشده است و نیز این فرض که اصحاب آن را بدون مراجعه به امام پاسخ گفته‌اند، این نتیجه را می‌دهد که: اصحاب، آن را بر اساس روایات امامان استنباط کرده‌اند، به ویژه آن که روایات متعارضی نزد اصحاب وجود داشته و از بین آنها پاسخ را اختیار کرده‌اند. قرینه دیگر این که صحابه امر به افتاء شده‌اند.

و نیز: بعضی از صحابه نزد امامان، به نقض و ابرام و طرح سؤالات مکرر می‌پرداخته‌اند و پس از پاسخ امام، اشکال علمی و نقد علمی می‌شد و آن‌گاه بر پاسخ اشکال هم نقد وارد می‌شد.

و باز قرینه دیگر این که: هشام بن حکم کتاب الالفاظ را در قواعد الفاظ

نوشت و این کتاب، به منظور استنباط نگارش یافت.

اینها قرینه‌هایی است بر اهمیت استنباط، بحث، مناظره و جدل و این که اصحاب اهل دقت بوده‌اند.

پس اخباری‌ها و اولاً بعضی از قراین را نادیده گرفته‌اند و ثانیاً توجه نکرده‌اند که برخی از واژه‌ها در گذر زمان از نظر مفهوم دچار دگرگونی شده است.

برای مثال گفته‌اند: چون اجتهاد از سوی اصحاب امامان نفی شده، باطل است؛ غافل از این که اجتهاد در آن زمان مرادف با رأی و قیاس بوده و به همین دلیل طرد شده است و بعدها معنای این واژه را خود سنّی‌ها دگرگون کردند:

وقد عرفوه باستفراغ الوُسع في تحصيل الظنّ بالحكم الشرعي.

معنای اجتهاد، کوشش و تلاش لازم برای استخراج حکم شرعی است. علمای اصولی محقق و غیر متعصبی چون علامه حلی و محقق حلی در قرن هفتم و هشتم، اجتهاد را با این بار معنایی پذیرفتند و بعد از مدتی این واژه آن قدر قداست پیدا کرد که بالاتر از هر واژه‌ای در فقه و اصول شیعه نشست.

«رواة الحدیث» نیز در زمان امامان به معنای روایت‌گری ساده و این که کسی روایتی را حفظ و بیان کند، نبوده؛ روایت‌گری در آن موقع، همراه با درایت و قواعد تعادل و تراجیح و معرفت حلال و حرام بوده و این معرفت، به معنای شناخت، آگاهی و تفقّه است.

اخباری‌ها در رابطه با واژه‌ها دو اشتباه داشتند: معنای اجتهاد در قرن دوم را به قرن‌های خودشان تحمیل کردند و واژه «رواة الحدیث» را با معنای فعلی، بر قرن دوم بار کردند که این هر دو، اشتباه است. معنای گذشته را به حال تحمیل کردن و سرایت معنای کنونی به گذشته، باعث نتیجه‌گیری غلطی شد و تفکر متحجّرانه و نادرست اخباری‌گری را شکل داد.

امام می‌فرمایند: ما نباید زمان اصحاب ائمه (ع) را قیاس به زمان فعلی کنیم. به کار بستن خیلی از قواعد اصولی در زمان امامان نیازی نبوده است،

زیرا نزد امام بوده اند و نیازی به قاعده نداشته اند، یا از قراین موجود، کلام امام را می فهمیده اند. برخلاف اکنون که بعد از چند قرن یک روایت در دست ماست و باید قراینی را بیابیم و کنار آن بگذاریم تا بفهمیم مراد امام (ع) چیست. امام در این زمینه می گوید:

«و توهم الاستغناء عنها، بآنه لم یکن فی أعصار الأئمة عین ولا أثر، سخیف جداً؛ للفرق الواضح بین أعصارهم و أعصارنا، علی أن بعض ما عددناه من المسائل كان منقحاً عند أهل الاستنباط فی تلك الأعصار.

پس:

۱. یک سلسله از مسائل اصول، آن زمان منقح بوده و اکنون باید بحث شود تا به شکل یک قاعده شفاف درآید؛
۲. کشف مراد امامان، به لحاظ این که اصحاب نزد ایشان بوده اند به آسانی صورت گرفته است و نیازی به اعمال قواعد نداشته اند، ولی اکنون باید با تزریق قواعد اصولی به روایات، مراد امام کشف شود؛
۳. باید به بار معنوی واژه ها در گذر زمان توجه کنیم. و همین گونه اشکالات بود که تفکر اخباری را از درون به پوسیدگی کشاند و رفته رفته موجبات زوال و نابودی اخباری گری را فراهم آورد. درباره ظهور و بروز اخباری گری، برخی علل دیگر را هم می توان اضافه کرد؛ از جمله این که هنگامی که عصر صفویه پدید آمد، شعار ایشان احیای مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بود، چون یک مجال سیاسی فراهم شد و تعصب بین شیعه و سنی شدت پیدا کرد، این تعصب بر فقه و اصول سایه افکند. در این زمانه، علمایی برانگیخته شدند تا فقه را نیز برابر آنچه می فرمایند، احیا کنند و به این فکر افتادند که این اصول، از اهل سنت است و باید این شباهت قطع شود.

بی نوشت ها:

۱. همچون نوآوری در مبحث خطابات قانونی، ترتب و ...
۲. همچون ایجاد فضا برای طرح مباحث اصولی درباره موضوع و موضوع شناسی در قالب طرح نظریه زمان و مکان.
۳. برای نمونه: کتاب الفوائد المدنیة و هداية الابرار کرکی از این نوع نگاه برخوردار است.
۴. البته ما در مقام پرداختن به آن نکات جالب و آموزنده نیستیم و بحث نیز در مورد اخباری ها نیست و این نکته تنها برای ارائه یک فرصت تحقیق برای دانش پژوهان و نیز برای التفات دادن به یکی از روش های درست اخباری ها در پرداختن به تاریخ فقه و اصول عرض شد.
۵. البته این نکته را نباید نادیده گرفت که اگر اخباری ها نبودند، معلوم نبود، اصول ما به چه سمت و سویی می رفت؛ اشکالات، شبهات و نقدهای اخباری ها، اصولی های ما را به تجدید و امان دقت و ادا داشت و در این نگاه مجدّد به علم اصول بود که به دست وحید بهبهانی (ره) راهی بهتر، شکوفاتر و عقلانی تر گشوده شد و او بود که توانست با توجه به نقد چند قرن اخباری ها، راهی نو را فراروی عالمان شیعه بگشاید و اصول را وارد مرحله ای جدید کند و در مسیری تازه قرار دهد و آن گاه شیخ انصاری ها در این مسیر پرورش پیدا کنند و آنها هم اصول را به سمتی که الآن مشاهده می کنید، هدایت کنند.
۶. تعبیر به «بازسازی» را از آن جهت به کار بردیم که امام خود به سیر تاریخی اصول نپرداخته است. و اگر با توجه به روش بازسازی تاریخ، به سراغ هر شخصیتی که آن دو ویژگی را داشته باشد (یعنی آن نگاه تاریخی را به مباحث فقهی و اصولی خود تزریق کرده باشد و همچنین از عقلانیت منسجم برخوردار باشد) بروید، می توانید بازسازی تاریخ از منظر او بپردازید.
۷. تهذیب الاصول، ج ۳/ ۱۴۰.

۸. البته امام مدعی است که در قرآن نیز به نحوی به مسائل اصولی اشاره شده است، ولی چون ما مرحله اول را پیدایش و ظهور و بروز قواعد و به کارگیری آنها به حساب می آوریم، بیشتر به روایات توجه می کنیم.
۹. از بعضی عبارات امام این نکته به دست می آید. (نگاه کنید به: تهذیب الاصول، ج ۳/۱۴۰).
۱۰. همان. (عبارت امام این است: «إن بعض ما عددناه من المسائل كان منقحاً عند أهل الاستنباط في تلك الأعصار.»)
۱۱. الاجتهاد و التقليد/۱۱.
۱۲. تهذیب الاصول ج ۳/۱۰ و ۱۱.
۱۳. تهذیب الاصول، جلد ۳/۱۴۱.
۱۴. الاجتهاد/۱۱.
۱۵. به نظر می رسد: یا از آغاز تدوین علم اصول، این مسائل وارد علم اصول شده (که این فرض بعید به نظر می رسد) و یا با اندکی تأخیر انجام گرفته است. ظاهر آرزو زمان محقق حلی به بعد، بعضی از مسائل اضافی وارد علم اصول شد.
۱۶. او می گوید: «فمن أنکر دخالة علم الأصول في استنباط الأحكام، فقد أفرط.» (الاجتهاد و التقليد/۱۰)
۱۷. از این عبارت، این نکته نیز به دست می آید که افزایش مطالب زاید، جدیداً به وجود نیامده، بلکه در زمان علمای متقدم نیز این افزایش بوده است.
۱۸. تهذیب الاصول، ج ۳/۱۴۱.
۱۹. الاجتهاد و التقليد/۱۱.
۲۰. در این زمینه امام خمینی می گوید: «و قیاس زمان أصحاب الأئمة بزماننا، مع الفارق من جهات.»